

کوشه های از زندگی مردم دیکده «سمیه»

مصطفی صدیق
مرکز مردم شناسی ایسران

و در فصل درو دوباره بده باز می گردند. علت این نوع مهاجرت، نبودن آب کافی و کار زراعی در روستاست.

مسکن و خانواده

خانه های «سمیه» متراکم و به صورت مجتمع و چسبیده بهم قرار گرفته اند. خانه ها بیشتر یک طبقه و رو به جنوب (قبله) بنا شده اند. در گذشته نقشه های خانه را خودشان تهیه می کردند ولی امروز، اگر بخواهند ساختمان های بسازند از شهر معمار می آورند.

در روستای «سمیه»، وقتی پسری دختری را به همسری خود درمی آورد، پدر موظف است چند اتاق برای زندگی پسر و عروسش، در کنار خانه ی خود بسازد و یا اگر اتاق های اضافی داشته باشد به فرزندش واگذار کند. در بعضی از خانواده ها که سرمایه ای برای ساختن اتاق ندارند، پسر مجبور است چنانچه اندوخته ای از سال های قبل جمع آوری کرده باشد، آنرا برای ساختن خانه در کنار خانه ی پدری مصرف کند. کمتر دیده می شود که پسری در کنار خانه ی پدری زندگی نکند، هنگامی که پدر اجازه می دهد فرزند در کنار خانه اش، خانه ای بسازد، پسر موظف است در کارهای کشاورزی، دامداری و کارهای خانه با پدرش همکاری کند و آنچرا که از این همکاری عایدش می شود اشتراکاً به مصرف برسانند. اما گاهی اتفاق می افتد، که فرزند مخارج و سفره ی خود را از پدر جدا می کند و در مقابل اشتراک مساعی در فعالیت های زراعی، قرارداد می گذارد که ماهانه مبلغی از پدر بگیرد و این پول را به مصرف زندگی مستقل خود برساند. مواردی هم دیده می شود که جوانان به محض اختیار کردن همسر، کاری مستقل از پدر برای خود در نظر می گیرند و با وجودی که مخارج و سفره ی خود را جدا می کنند، ولی باز هم در همسایگی خانواده ی پدری مسکن می گیرند.

روستای «سمیه» Samiye دهی است از دهستان «شبانکاره» در بخش «سعدآباد» شهرستان «برازجان». این روستا در ۵۲ کیلومتری شمال باختر «برازجان» و در سه کیلومتری خاور رودخانه ی «شور Sor» و در منطقه ی جلگه ای و گرمسیر در میان کوه و دریا قرار دارد. این ده از شمال با روستای «چار روستایی» و رودخانه ی «شور»، از خاور با روستای «خلیفه» و از باختر با روستای «رود شور» و از جنوب با روستای «چهل زرعی» همسایه است و از هر دو سمت، به کوه و دریا، ۱۸ کیلومتر فاصله دارد. از کنار جاده ی «برازجان» به «بندرگناوه» تا روستای «سمیه» ۹ کیلومتر راه فرعی خاکی است. به محض ورود به «سمیه» ساختمان آجری یک اتاقه به چشم می خورد. این ساختمان به همت و خودیاری مردم، بوسیله ی سپاهی دانش، در سال ۱۳۵۲ برای تحصیل کودکان روستا بنا شده است و ۲۰ نفر دختر و پسر در آن مشغول تحصیل هستند. کمی بیرون از ده و در سمت شمال شرقی آن یک آب انبار سیمانی قرار دارد. دو آب انبار سیمانی دیگر هم، یکی در جنوب و دیگری در شمال شرقی روستا قرار دارند. در این آب انبارها، وقتی که بارندگی می شود، بوسیله ی جوی باریکی که از سوراخی به آب انبار راه دارد، آب جمع می شود و مردم از آن استفاده می کنند.

روستای «سمیه» ۶۶ خانوار و در حدود ۲۱۲ نفر جمعیت دارد که ۱۰۷ نفرشان زن و ۱۰۵ نفر آنها مرد می باشند. از این عده ۱۶ خانوار دامدار و کشاورز و یک خانواده به مشغل سلمانی و یک نفر بنام «بازیار Bâzyâr» (کارگر) و مابقی به کشاورزی مشغول هستند. نیمی از جوانان و مردان «سمیه» پس از ششم زدن زمین زیر کشت، به مدت شش ماه از روستا دور می شوند و به بحرین، عمان، قطر و بندر گناوه می روند،

در این روستا پس از پایان خرمن کوبی، برای وزن کردن گندم، شبی را که خوش‌یمن باشد در نظر می‌گیرند و به محل «خرمن‌جا» می‌روند. آنگاه باوزنه‌ای به مقدار ۴۷۵۰۰ کیلو گرم که «نیم من هاشم» است یک ظرف خالی را که در آن ۴۷۵۰۰ کیلو گرم گندم جای می‌گیرد پیمانه می‌کنند. شخصی تسبیحی به دست می‌گیرد و با هر پیمانه‌ی گندم، یکدانه از تسبیح راجدا می‌کند، کسی که گندم را پیمانه می‌کند این اشعار را هم در همان حال می‌خواند:

امام اولم خانم * علی را

امام دوم خانم * حسن را

امام سوم شاه شهیدان

حسین تشنه لب ای ماه تابان

امام چاره‌ی زین‌العباد است

که هر کس او ننازد دین بیاد است

امام پنجمی خانم * ز باقر

که او را هر جا خوانی گرد حاضر

امام ششمی خانم * ز جعفر

به فریادم رسد او روز محشر

امام هفتمی موسای کاظم

ولی در آخرت آن چاره سازم

امام هشتمی خانم * رضا را

بماسون می‌کند روز جزا را

امام نهمی خانم * تقی را

امام دهمی خانم * تقی را

سپس می‌گوید: «مر، تمام است، حق لاله الا الله، محمداً رسول علی ولی الله. مر به بند و شر مساز، ای مرد مؤمن باخدای بانماز».

در اینجا ده دانه تسبیح یک «مر» است. وقتی کلیه گندم‌ها پیمانه شد، دانه‌های تسبیح را می‌شمرند و آنرا به «من هاشم» محاسبه می‌کنند.

پزشکی عامیانه

در روستای «سمیه» پزشکی عامیانه نیز رواج دارد، نحوه‌ی درمان بیماران بیشتر بر پایه‌ی تجربیات گذشتگان و با گیاهان دارویی است و کمتر کسی را می‌توان یافت که خود را به پزشک تحصیل‌کرده نشان دهد. و نیز کمتر اتفای می‌افتد که اهالی ده، دام‌های بیمار خود را به دامپزشک نشان بدهند و آن را سوزن بزنند. اینک مختصری از چگونگی درمان بیماریهای انسانی و حیوانی به شیوه‌ی عامیانه:

۱- درمان پیوست: برگ گل زرد را می‌جوشانند و بخورد بیمار می‌دهند.

۲- درمان مسمومیت: ریشه‌ی درخت «کنار» را می‌چینند، آنگاه مغز ریشه را درآورده و پس از جوشاندن به شخص مسموم می‌دهند.

۳- درمان سردرد: زنجبیل را با آب می‌جوشانند و بخورد بیمار می‌دهند.

۴- درمان کچلی: «تهم Tahma» گیاهی است صحرايي، آنرا پس از جوشاندن با ماست گاو مخلوط کرده بر سر بیمار می‌مالند.

۵- درمان سیاه سرفه: شیر الاغ را بخورد کودک بیمار می‌دهند.

۶- درمان زرد زخم: پوست هندوانه را خشک کرده، سپس پوست را می‌کوبند و با ماست مخلوط می‌کنند و بر روی زخم می‌مالند.

۷- درمان بریدگی عمیق: سوخته‌ی تنباکورا روی بریدگی می‌ریزند.

۸- درمان خونریزی: به محل خونریزی تنباکو می‌ریزند تا خون بند آید.

۹- درمان تب خال: «توک ماش Tokemâs» (چربی روی ماست) را روتب تب خال می‌مالند.

۱۰- درمان زخم داخل دهان: لیمو عمانی را سوراخ کرده و میانش آب می‌ریزند و تا صبح آب میان لیمورا زیاد می‌کنند و صبح آب لیمو عمانی را در داخل دهان قرقره می‌کنند.

۱۱- درمان چشم درد: «جو زردك Jozardak» علفی است صحرايي، که آنرا پس از کوبیدن با کمی آب مخلوط کرده و از تنظیف می‌گذرانند تا عصاره‌ی آنرا بگیرند. این عصاره را در چشم می‌چکانند.

۱۲- درمان گوش درد: «برنر Berner» گیاهی است صحرايي، آنرا می‌کوبند و با روغن حیوانی قاطی می‌کنند و مایع بندست آمده را قطره قطره داخل گوش می‌چکانند.

۱۳- درمان زخم ختنه: پس از ختنه کردن، موضع ختنه شده را میان کیسه‌ای که خاکستر ریخته‌اند جای می‌دهند و می‌گذارند که سه روز بهمان حال بماند تا زخم بهبود یابد.

۱۴- درمان پادرد و یا بادپا: محل بادرا بادکش می‌گذارند و نیز تیغ می‌زنند، اما محل درد پارا خالکوبی می‌کنند.

۱- ضبط عبارت عربی عیناً همان است که شنیده‌ام. و واضح است که از نظر عربی دانان دارای غلطهای نحوی فاحشی است.
* خانم (بهضم نون): به معنی میخوانم.

روش بازی «الختری - Alaxteri»

وقتی که بازیکنان بین دو سالار تقسیم شدند، محل را برای بازی در نظر می گیرند، آنگاه دو کپه بنام «گل ۱۵» در یکسو، و در طرف دیگر به فاصله‌ی تقریبی ۳۰ متر از این دو کپه، دو کپه‌ی دیگر درست می کنند، شخصی را بنام «عروس» که از همه چابکتر و سریعتر است در کنار «گل» می گذارند و سالار و دیگر یارانش پشت به «عروس» می ایستند و دسته‌ی دیگر به سوی کپه‌ی خود می روند و شخصی را بنام «داماد» بهمان روش در پشت سر خود، نزدیک «گل» نگاه میدارند، با فاصله‌ی تقریبی ۳۰ متر از همدیگر، همگی روی یک پا، به گونه‌ای که انگشتان پای راست را با دست چپ از پشت گرفته باشد می ایستند و دو «سالار» اعلان حرکت می دهند.

در اینجا یاران دو دسته، به سوی همدیگر به حالت «لی لی» پیش می روند. هر یک از آنها از دست‌ی که آزاد است بعنوان سپر استفاده می کنند و جنگ تن به تن آغاز می شود. هر کس دیگری را به سوی خود می کشد تا او را از پای در آورد و از میدان خارج کند. اگر در هنگام کشمکش زور آزمایی کسی دست چپ خود را که با آن از پشت شست پای راست را گرفته رها کند، می گویند «اشکست Eskast» (شکست خورد). و آن شخص بایستی فوراً از محل بازی خارج شود. هر دسته تلاش می کند شخصی را که انتخاب کرده و در کنار «گل» خود نگهداشته است به گونه‌ای به «گل» دیگری برساند تا پیروز شود. در اینجا، دسته‌ی پیروز، از محل «گل» خود تا محل «گل» حریف «کولی» می گیرد و بهمین روش بازی از نو آغاز می شود.

ادبیات شفاهی

ضرب المثل‌ها و چیستان‌های این روستا عموماً رنگ روستایی دارد و از محیط زیست و کار و معاش آنان تأثیر پذیرفته است. ضرب المثل‌هاشان را بیشتر در مجالسی که گردهم آمده‌اند بر زبان می آورند. از چیستان‌ها در شب‌های دراز و یا اوقات فراغت در منزل برای سرگرمی استفاده می کنند. در زیر نمونه‌هایی از ضرب المثل و چیستان‌های «سمیه» آورده می شود:

الف - ضرب المثل :

۱ - جل دز عقل

jol doze agle

(جهل دزد عقل است)

* هوگال Hogâl = صدایی است که با کوبیدن متناوب دست بردهان ایجاد میشود، و بجهها به این طریق از شروع بازی آگاه می شوند و گرد می آیند.

۱۵ - درمان شکم درد: «اش Osa» گیاهی است صحرائی، آنرا دم کرده به بیمار می دهند.

درمان بیماری‌های دامی

۱ - برای درمان اسهال گوسفند و بز: جو را پس از سوزاندن، به پودر تبدیل می کنند و آنرا داخل دهان دام می ریزند.

۲ - برای رفع «کنه» از نام: تنباکورا می کوبند و پودر آنرا در پشم حیوان می ریزند.

۳ - برای درمان زخم: پوست بلوط را می سوزانند و پودر می کنند و آنرا روی زخم می پاشند.

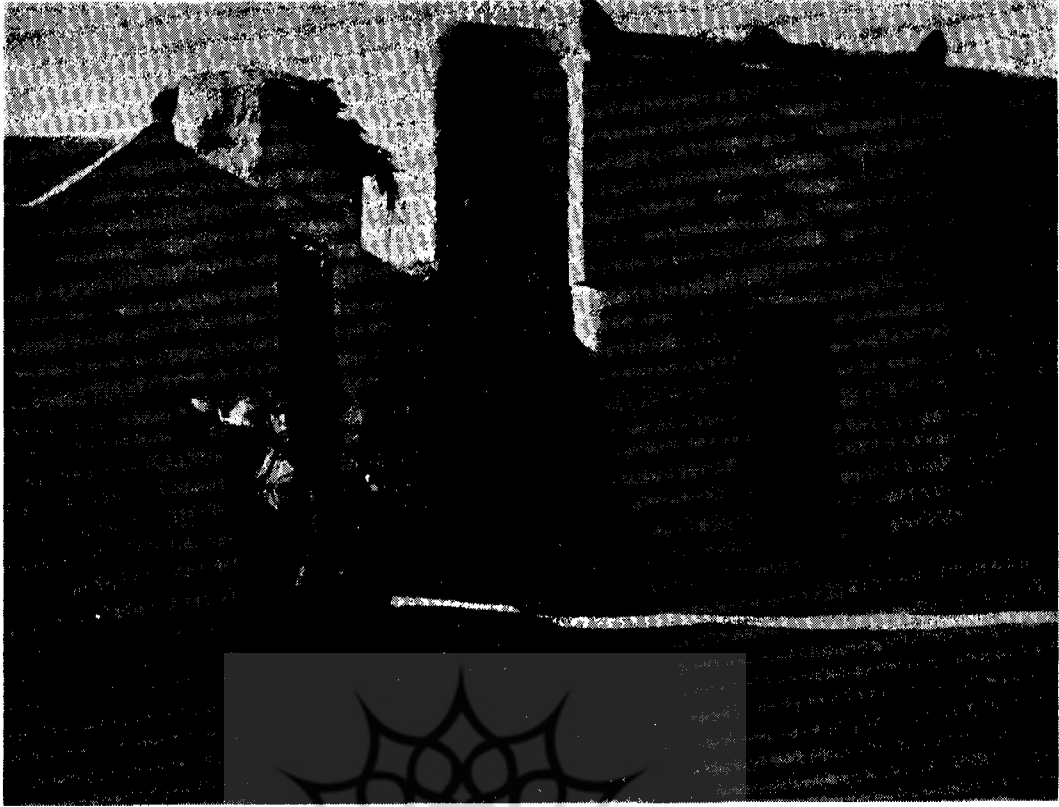
۴ - درمان شاشبند بز و گوسفند: گل زرد را که نوعی گیاه صحرائی است، می کوبند و پودر آنرا از راه نی قلیان، در سوراخ آلت گوسفند و بز فوت می کنند.

بازی‌ها

کودکان و نوجوانان این روستا در بسیاری از امور، کم و بیش با پدر و مادرشان همکاری می کنند و مسئولیت‌هایی بعهده دارند از قبیل: آب آوردن از مانداب، گردآوری علوفه برای احشام و بردن چند رأس بز و گوسفند و بره به صحرا و چرانند آنها. ولی اوقات فراغت هم دارند و این اوقات را سرگرم بازی می شوند. اینک نمونه‌ای از یک بازی روستایی پس از توضیح روش یارگیری آورده می شود:

روش یارگیری

در «سمیه» مانند دیگر نقاط ایران با دیگر گونی‌هایی برای آغاز بازی و برگردن اوستا و بازیکن، شیوه‌هایی مرسوم است. معمولاً دو نفر از ورزیده‌ترین و کار کشته‌ترین کودکان بعنوان «سالار Sallâr» (سالار) که همان اوستا باشد انتخاب می شود. و یک نفر «هوگال * Hogâl» می زند تا کودکان برای بازی جمع شوند. دو سالار یاران خود را از میان بازیکنان برمی گیرند. کودکانی که می خواهند در بازی شرکت کنند دو به دو، دور از چشم دو سالار، برای خود نامگذاری می کنند مثلاً «توم، م افتو Toma Maafto» (تو ماه و من آفتاب)، و بعد دست در گردن هم انداخته، پیش می آیند و به دو سالار چنین می گویند: «سالاری!» یکی از سالارها پاسخ می دهد: «عندك E'ndek»، سالار دومی سکوت می کند، دو بازیکن می گویند: «کی م ایخه، کی افتو Kimaixe ki afto». سالار دومی که سکوت کرده بود «ماه» یا «خورشید» را برای خود انتخاب می کند. در صورتیکه «ماه» را انتخاب کرده باشد، «خورشید» برای سالار دیگری باقی میماند که در نوبت بعدی، حق انتخاب با او است. بدینگونه همه‌ی بازیکنان به دو دسته بین دو سالار تقسیم می شوند.



نمای يك خانه روستایی

câr pâya nagâye xâge i-rize namorxe

(چهارپایست ، گاو نیست ، تخم میگذارد هرغ نیست)

جواب : - کاس پشت (لاک پشت)

۲ - ی قلا اوم نشس دو قلا اوم نشس

سه قلا اوم نشس | مینا گاز اوم نشس

سرفراخ اوم نشس | دیم دراز اوم نشس

do galâ oma nesas ye galâ oma nesas

minâ gâz oma nesas se galâ oma nesas

dim derâz oma nesas sar farâx oma nesas

(یک کلاغ آمد نشست ، دو کلاغ آمد نشست ، سه کلاغ

آمد نشست) «سه پایه» مینا گاز (کدبانو) آمد نشست ، سرفراخ

(دیگ) آمد نشست ، دیم دراز (ملاقه) آمد نشست

جواب : سه پایه ، کدبانو ، دیگ ، ملاقه

۳ - اسب سیه زین کنین دل بچهها خش کنین

dele bachahâ xos konin Asbe seye zin konin

(اسب سیاه را زین کنید - دل بچهها را شاد کنید)

جواب : نان - ساج

۴ - ی قلا اوم نشس بالای چن قلا

گف سلام علیک ای صد قلا

۲ - هر گدول نی تر ، من کار مسرا ، زار بده

har gedol nitare men kâromsarâ zâra bede

(هر الاغ نری ، نمیتواند در کاروانسرا عرعر کند)

منظور : بعضی جاها برای هر کسی محل عرض اندام نیست .

۳ - یا اربابیم بمیر ، یا عروسی بکن .

yâ arbâbom bemire yâ arosi bokone

(یا اربابیم بمیرد ، یا عروسی کند) منظور : هراتفاقی که

میخواهد بیفتند ، اما در این ماجرا سودی حاصل شود .

۴ - گپ گپی کش ، دنگرو اوی کش .

gap gapi kase dunguro ovi kase

(حرف حرف را می کشد ، حلیم آب را می کشد) این

ضرب المثل را در موقعی می آورند که یک بگومگوی معمولی

ادامه پیدا می کند و به یک مرافعه تبدیل می شود .

۵ - دز خون یا دای ، یا دمدار .

doze hone yâ dâya ya dohdâr

(دزد خانه یا مادر است یا دخترش)

ب - چیستان

خاگ ای ریز نمرخ

۱ - چار پای نگای

گف مان صد قلا ،

قدما ، نصف ما ، ربع ما ،

ختن بیباریمون تا ما و اویم صد قلا

ye galâ oma nesas bâlâye cangalâ

gof salâm a'lyke ey sad galâ

gof mâ na sad galâ

gademâ nesfe mâ robe' mâ

xotane biyârimon tâ mâ vâvim sad galâ.

(يك كلاغ آمد نشست ، بالای چند كلاغ ، گفت سلام

عليك ای صد كلاغ ، گفت ما نیستیم صد كلاغ ، اندازه ای ما ،

نصف ما ، يك چهارم ما ، تو خودت هم ، بیائی پیش ما ، ما

می شویم صد كلاغ)

جواب : ما و ما و نصف ما ، نصفه ای از نصف ما

گر تو هم ، با ما شوی ، ما جملگی صد میشویم.

پ - افسانه :

مضمون بیشتر افسانه های روستای «سمیه» در باره ای

سرگذشت پادشاهان ، امامان و مسائل مذهبی دور می زند .

افسانه های فراوانی نیز درباره حیوانات ، وحوش و قحطسالی ها

رواج دارد و همه حاوی نکات آموزشی و اجتماعی می باشند

و بعضی از آنها ، چاشنی طنز آلودی هم دارند . آمدن رادیو

به روستا و پخش داستان های شب و افسانه های گوناگون ، توجه

روستائیان «سمیه» را بخود معطوف داشته است ، به گونه ای که

روستائیان کما بیش افسانه های محلی را به فراموشی سپرده اند .

اکنون دیگر مادر جوان هنگام خواب کودکش ، آن قصه های

شیرین و لالائی های گوشنواز قدیمی را کمتر زمزمه می کند .

اینك ترجمه ای یکی از افسانه ها را که در ده به صورت فوتتیک

ضبط شده است در زیر می خوانیم :

مرد عابد و خدا

شخص عابدی ، سالها در پیشگاه خداوند مشغول عبادت

بود و پیش خود فکر می کرد که مرد با ایمانی شده است . و چون

با به سن گذاشته بود ، یکی از روزها ، از خدایش استعانه نمود

که : «ای خدا ! حال که پیر و فرسوده شده ام ، از تو می خواهم

که مرا به عرش ببری . در ضمن راز و نیاز پیر مرد با خدا ،

رندی که به حرفهای پیر مرد گوش می داد يك «جیرا jirâ»

(زنبیل) با خود به پشت بام برد و به وسیله طنابی از سوراخ بام

آویزان نمود و بدون آنکه دیده شود با صدای سحر آمیزی گفت :

«ای عابد ! جبرئیل را فرستادم که تورا به عرش بیاورد ، روی

بال جبرئیل بنشین و به عرش بیا . عابد درون زنبیل نشست

و رند زنبیل را بالا کشید . اما کمی مانده به سوراخ سقف ،

طناب را رها کرد و عابد با زنبیل نقش زمین شد . در این هنگام

صدایی از او خارج شد . رند گفت «ای عابد من ! ؟»
عابد پاسخ داد : «بلی ، وقتی تو خدا باشی و جبرئیل این زنبیل ،
خیلی خوب شد که» .

ت - ترانه های محلی

ترانه های عامیانه که در این روستا خوانده می شود ، نظیر

همه ای ترانه های عامیانه مناطق دیگر ایران ، سراینده و گوینده ای

شناخته شده ای ندارد ، بعضی از ابیات این ترانه ها از افسانه ها

و جنگ و گریزها و منطومه هایی اخذ شده است که متعلق به مردم

«شبانکاره» است . پیداست که این ترانه ها طی چند نسل ،

دهان به دهان گشته ، تغییراتی در آن ها بوجود آمده ، به مرور

زمان با سلیقه و ذوق مردم تحولاتی در آن ها وارد آمده است ،

تا سرانجام به شکل کنونی به مردم این نسل رسیده است . این

ترانه ها بصورت تك بیت و نیز بصورت دوبیتی هایی است که

بامختصر تفاوتی تا دورترین مرزهای «شبانکاره» دهان به دهان

میگردد . در زیر چند بیت از ترانه های محلی آورده می شود :

hâsiyay tâunalat zaminây gazika

xandeye dirva dirat dâ hazaka

(حاشیه ای شوارت زمین را متر می کند

زمانی که میخندی من لذت میبرم)

dodâr vo gojis kala xey men saharaziri

tarsom tam buvaranat tây osay fagiri

(دختر ، به هنگام آمدن از سرازیری ، کمرت را می چرخانی

ترسم ، که من فقیرم ، تو را از من بگیرند)

goli semâle mâl + ey jumâs harier

casmunas casmey sekâl + ey pâs mey panire.

(گلی دارم در شمال محل است ، پیراهنش از پارچه بی حریر است)

(چشمانش مانند چشمان آهوست ، سفیدی پاهایش مانند پنیر است)

nâre konâm quce galama si bibi hakima

balkama tâyem nâbaran hây nomzamo akima

(قوچ گله ام را نذر می کنم به بی بی حکیمی می دهم

شاید نامزد مرا نبرند ، چون يك نامزد بیشتر ندارم)

saya zanjil gamam ruz jâi binawâi

(شب در زننجیر غم هستم روز در بینوایی بسر میبرم)

delbarâi dejâ vabân

dar âlâm ce zesta

tark dostit bokonom

gar hor behesta

۱ - این عبارت در متن فوتتیک قصه اینطور آمده است.



طرز ایستادن در بازی الختری

نوڪ يانیغهی كارد وخنجر بزمین بخورد، دعای چاقو باطل خواهد شد و به دام آسیب خواهد رسید. همچنین باور دارند که اگر صاحب حیوان نتواند ثامدتی دام گمشده را پیدا کند، گرگ دهانش بسته خواهد ماند و آسیبی به حیوان نخواهد رسید، در این مدت صاحب دام به جستجو می افتد و آنرا پیدا می کند.

مراسم ماه گرفتگی

مردم روستای «سمیه» ماه گرفتگی را «مگرس Magres» می نامند. با اعتقاد آنان در این مواقع، جانوری ماه را می گیرد که خود بشکل ماه است و آنرا «زنگی» (همان سیاه برزنگی) می نامند و معتقدند که از قدیم الاپام، باماه دشمنی دارد و همیشه در کمین نشسته و ما را تعقیب می کند. هر گاه ماه بگیرد، باور دارند که «زنگی» به ما رسیده و او را گرفته و تحت فشار گذاشته است و ماه قسمتی و یا تمام روشنی خود را از دست داده است، برای نجات دادن ماه از این جانور، اهالی روستا، روی پشت بام خانه ها می روند و یک ظرف مسی را که از چند پشت برایشان مانده، با چوب می کوبند تا «زنگی» از صدا وحشت کرده و ماه را رها کند، و در این حال چنین می خوانند
ma zangi maya velkon sevil polangi maya vel kon

(م سیاه ماه را رها کن سییل پلنگی ما را رها کن).

(دلبری که دو دلبر داشته باشد در دنیا چقدر زشت است
ترك دوستی او را می کنم ، اگر حوری بهشت باشد)

maske soze câr angelây nâzâr voy pey mâl
na Xodâ xomay kosay na âyl kome bâyr

(مشک سبز چهار دست و پا، که باناز بسوی محل می آیی ،
نه خدا مرا می کشد ، نه ایل و طایفه کوچ می کند)

nâre pirâli bokonâm jomây baromây
tarke yârom nokonâm gar bovoran saremây

(پیراهن تنم را نذر می کنم به پیر علی می برم
ترك یار نمی کنم ، اگر سرم را ، از تن جدا کنند)

باورهای عامیانه

۱ - اگر مرغ جلوی در خانه بخوابد گمان می کنند که مهمان می آید .

۲ - مرغی اگر پرهايش را تکان دهد ، گمان می کنند که برای صاحب خانه نوعی بیماری رخ خواهد داد .

۳ - اگر سگی در حیاط خانه پشتش را به در اطاق ، و رویش را به در کوچه کند ، گمان می کنند که همان روز مهمان خواهد آمد .

۴ - اگر هنگام سرما ، سگ در سایه بخوابد ، گمان می کنند که فردای آنروز ، هوا گرم خواهد شد .

۵ - برای کودکی که دیر پا بگیرد و در صورتیکه بخوانند زودتر راه رفتن را یاد بگیرد ، از خاک قبر کسی که با گلوله کشته شده است ، اندکی خاک بر میدارند و روی پاهای کودک دیر پا می ریزند ، معتقدند که با این کار ، کودک زودتر راه رفتن را خواهد آموخت .

آداب و رسوم

مراسم بستن دهان گرگ : در روستای «سمیه» بهنگام غروب که چوپانان گله هارا بده می آورند ، ممکن است یکی از گوسفندان ، یا یک بز و یا یک الاغ گم شود ، در این صورت صاحب گله ، از ترس اینکه مبادا دام گمشده را گرگ پاره کند ، فوراً به منزل ملای ده می رود و از او می خواهد که چاره بی کند تا دهان گرگ بسته شود و نتواند دام گمشده را بخورد. ملای ده كارد یا خنجری را به دست می گیرد و سه مرتبه سورهی «والشمس وضحیها» را خوانده و بر روی كارد یا خنجر فوت می کند ، به این نیت که دهان گرگ را با این سوره به بندد و دام گمشده از گزند و آسیب گرگ در امان بماند ، شخصی که دماش گمشده ، پس از دادن مقداری پول یا هدیه بی دیگر به ملا ، به خانه اش مراجعت می کند و كارد یا خنجر را در منزل به گونه ای می آویزد که جایی از آن با زمین تماس نداشته باشد . زیرا معتقدند که اگر